



پیغام عشق

قسمت هزار و سیصد و شانزدهم





خلاصه شرح ابیات مثنوی و دیوان شمس، موضوع برنامه ۹۶۸ گنج حضور، بخش سوم

مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۱۶۸۲

قلب اگر در خویش آخربین بُدی

آن سیّه کاخِر شد او، اوّل شدی

اگر انسان که در من ذهنی به صورت سکه‌ای قلبی است، در خودش تأمل می‌کرد و به آخر و عاقبت ادامه دادنِ دردزایی و دردپراکنی در من ذهنی و همانیده شدن با چیزها می‌اندیشید، می‌توانست از همان ابتدا دریابد که سرنوشت او در صورت ادامه دادن دردها و حس جدایی با انسان‌ها براساس تفاوت‌های سطحی، چیزی جز جنگ، نابودی و سیاهی نخواهد بود.

نکته ۱: انسان می‌تواند در همین لحظه ابدی با تأمل روی خود و آگاه شدن از پایان سیاه و پردرد من‌ذهنی، به آن خاتمه دهد و به زندگی زنده شود.

نکته ۲: انسان حتی در من‌ذهنی که دید همانیدگی‌ها را دارد، می‌تواند تشخیص دهد که پایان من‌ذهنی چیزی جز درد و جنگ نیست. او آمده که به بی‌نهایت خداوند زنده شود.

مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۱۶۸۳

چون شدی اوّل سیّه اندر لقا

دور بودی از نفاق و از شقا

*شقا: بدبختی



اگر انسان از همان ابتدا، سیاهی و خراب کاری‌های من‌ذهنی را می‌دید کارش به نفاق و بدبختی نمی‌کشید. منظور از «نفاق» یا همان دورویی این است که انسان به زبان یک چیز می‌گوید، اما مرکزش او را سوی دیگری می‌کشاند. به‌طور مثال به زبان می‌گوید می‌خواهم به خدا زنده شوم، اما چون مرکزش از جنس جسم بوده و برحسب جدایی فکر می‌کند، عملاً در حال جدایی است. در واقع حرف او با مرکزش همخوانی ندارد.

مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۱۶۸۴

کیمیای فضل را طالب بُدی

عقل او بر زرق او، غالب بُدی

*زرق: ریا و تزویر

درحالی‌که اگر فضا را باز کنی و طالب کیمیای فضل خداوند شوی، به‌طور قطع و یقین عقل فضای گشوده‌شده بر ریاکاری من‌ذهنی غالب خواهد شد.

نکته: اکنون از خودمان سؤال کنیم که آیا عقل زندگی من بر زرق من که همین عقل من‌ذهنی است، غالب است؟ یا من به‌وسیله خشمم، ترسم و حسادتم رانده می‌شوم؟ آیا من توسط خرافات و باورهای همانیده رانده می‌شوم؟

مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۱۶۸۵

چون شکسته‌دل شدی از حال خویش

جابر اشکستگان دیدی به پیش

*جابر: شکسته‌بند



و آن‌گاه که حقیقتاً از حالِ خودت در من‌ذهنی شکسته‌دل شدی و با پایین آمدن از پندار کمال متواضعانه به تمام خراب‌کاری‌ها و بی‌عقلی‌هایت در من‌ذهنی اعتراف کردی، شکسته‌بندِ شکستگان، خداوند را پیش رویت می‌بینی.

نکته: اگر اجازه دهیم دیگران به ما وابسته شوند و ما را دانشمند خطاب کنند، درواقع مرادِ آن‌ها می‌شویم. در این حالت برای حفظ آبرو و جلب تأییدشان تلاش کرده و با این کار ناموس و پندار کمال را قوی‌تر می‌کنیم که این مانع شکسته‌دل شدن و دیدن خداوند است.

مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۱۶۸۶

عاقبت را دید و او اشکسته شد

از شکسته‌بند در دم بسته شد

زمانی که انسان عاقبت ادامه دادنِ من‌ذهنی را دید، به بی‌عقلی و ناتوانی خود در من‌ذهنی پی برد. بنابراین فضای درونش را گشود و دیگر چیزهای ذهنی را در مرکزش نیاورد، در این حالت لطف خداوند شامل حال او شد و فوراً شکستگی دل او را ترمیم کرد، به طوری که عقل من‌ذهنی افتاد و بالاخره او آزاد شد.

مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۱۶۸۷

فضلُ مس‌ها را سوی اکسیر راند

آن زَراندود از گرم محروم ماند

*اکسیر: کیمیا، جوهری که تصور می‌شد می‌تواند ماهیت جسمی را تغییر دهد، مثلاً جیوه را نقره و مس را طلا کند.

فضل و بخشش خداوند، مس‌ها را به سوی اکسیر هدایت کرده تا به طلا تبدیل شوند. اما آن مسِ زَراندودشده از این فضل الهی محروم می‌ماند. به عبارت دیگر بالاخره خداوند با فضل ایزدی و دانش و برکتی که از فضای گشوده‌شده می‌آید،



انسان‌هایی را که در من ذهنی اسیر شده‌اند به خودش زنده می‌کند. اما کسانی که من ذهنی دارند ولی وانمود می‌کنند عارف هستند و از این طریق آبروی مصنوعی جمع کرده و مردم را به بی‌راهه می‌کشانند، از بخشش ایزدی محروم خواهند شد.

مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۱۶۸۸

ای زران‌دوده مکن دعوی، بین

که نمائد مشتریِ اعمی چنین

* اعمی: کور

[مولانا از زبان زندگی خطاب به انسان متظاهری که مرکزش از جنس جسم بوده، اما مدعی عرفان است می‌گوید] ای زران‌دود متظاهر، این قدر ادعای دروغین نداشته باش. به این نکته توجه کن که مشتری تو برای همیشه کور نخواهد ماند. نکته: انسان‌های زنده به‌حضور چون مولانا، تمام اشعار و برکاتی که به این جهان می‌آورند را از جانب خداوند دانسته و هیچ ادعایی بابت آن‌ها ندارند.

مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۱۶۸۹

نور محشر چشمشان بینا کند

چشم‌بندی تو را رسوا کند

بالاخره نور عدم چشم انسان‌ها را بینا کرده و با بر ملا کردن این مکر و چشم‌بندی، تو را رسوا خواهد کرد. [بالاخره مردم آگاه خواهند شد که کسانی با تشویق آن‌ها به دیدن از طریق همانیدگی‌ها و باورها، چشم آن‌ها را بسته و به بی‌راهه برده‌اند.]



مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۱۶۹۰

بنگر آن‌ها را که آخر دیده‌اند

حسرتِ جان‌ها و رشکِ دیده‌اند

تو به کسانی نگاه کن که آخر و عاقبت من ذهنی را دیده‌اند، همان انسان‌های زنده به حضوری که همه به حالشان حسرت می‌خورند و حسادت می‌ورزند.

نکته: از خودمان سؤال کنیم که آیا ما وقتی می‌بینیم مولانا هر بار به یک طریق چشم ما را باز می‌کند، حسرت نمی‌خوریم که ای کاش مثل مولانا می‌دیدیم؟

پس بهتر است تا آن جا که مقدور است خودمان از چشم‌بندی و ساحری رها شویم و دیگر از طریق همانیدگی‌ها نبینیم، تا از طریق قرین روی دیگران هم اثر بد نگذاریم.

مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۱۶۹۱

بنگر آن‌ها را که حالی دیده‌اند

سرّ فاسد، زاصلِ سرّ بُریده‌اند

به کسانی نگاه کن که فقط حالِ من ذهنی مورد توجهشان بوده و مدام در پی حالِ خوبِ ذهنی بوده‌اند. این‌ها این ریشه و سرّ فاسد را از سرّ خداوند، خردِ کل، بریده‌اند و در جدایی به سر می‌برند.



مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۱۶۹۲

پیشِ حالی‌بین که در جهل است و شک

صبح صادق، صبح کاذب، هردو یک

پیش انسانِ حالی‌بین که فقط حالِ ذهن را دیده و در جهل و شکِ من‌ذهنی به‌سر می‌برد، صبح صادق و صبح کاذب که نماد هشیاری حضور و هشیاری جسمی هستند، فرقی نمی‌کند. چراکه صبح صادق را به‌صورت صبح کاذب درآورده، یعنی درحالی‌که در هشیاری جسمی به‌سر می‌برد، زندگی را به‌صورت یک چیزِ ذهنی تفسیر و تجسم می‌کند.

نکته: منظور از «صبح صادق» حالتی است که ما براساس همانیدگی‌ها زندگی نکرده و زندگی را به چیزهای ذهنی تفسیر و ترجمه نکنیم، بلکه فضای درونمان را بگشاییم و برحسب خدا زندگی کنیم، به‌طوری‌که مستقل از جهان وجود داشته باشیم. و منظور از «صبح کاذب» این است که پس از ورود به این جهان و رفتن به شبِ ذهن، در همان هشیاری جسمی بمانیم و برحسب ذهن ببینیم.

مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۱۶۹۳

صبح کاذب صد هزاران کاروان

داد بر بادِ هلاکتِ ای جوان

ای جوان، این را بدان که فکر کردن و عمل کردن برحسبِ هشیاری جسمی و دیدن از طریق همانیدگی‌ها و عقلِ من‌ذهنی که به‌عبارتی همان صبحِ کاذب است، نه‌تنها زندگی شخصی‌ات را بلکه کاروانِ بزرگی از انسان‌ها را از طریق ایجادِ مسائل و چالش‌های بزرگ، به بادِ فنا خواهد داد.



نکته ۱: آیا باید دوباره صدها هزار کاروان هلاک شوند تا بفهمیم باید مرکزمان را عدم کنیم؟ یا می‌توانیم با خواندن مولانا و پخش دانش و بینش او در جهان به همدیگر کمک کنیم؟

نکته ۲: باید قبل از این که کاروان ما انسان‌ها در به‌در شود، زمینمان خراب گردد و خودمان نیز غمگین و ناراحت شویم، دیدمان را درست کنیم و جور دیگری ببینیم. یعنی به‌جای دیدن از طریق همانندگی‌ها که موجب حس جدایی براساس تفاوت‌های سطحی می‌شود، همه انسان‌ها را به‌صورت یک هشیاری ببینیم و فضای درونمان را باز کنیم تا راه‌حل از فضای گشوده‌شده بیاید.

مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۱۶۹۴

نیست نقدی کشِ غلط‌انداز نیست

وای آن جانِ کشِ محک و گاز نیست

*غلط‌انداز: هر چیز که انسان را به اشتباه اندازد.

از آن جایی که هیچ زر و سیمی نیست که نوعِ قلبی آن وجود نداشته باشد، پس وای به حالِ انسانی که محک و قیچی یا معیار و ابزاری برای تشخیصِ اصل و قلبی بودنِ آن‌ها نداشته باشد. به‌عبارتِ دیگر برای آن که بتوانیم فرق بین زندگی براساس همانندگی‌ها و زندگی براساس مرکز عدم را تشخیص دهیم، باید فضا را باز کرده و اجازه دهیم فضای گشوده‌شده که همان محک و قیچی ماست، قدرتِ تشخیص و شناسایی همانندگی‌ها را به ما بدهد و آن‌ها را قیچی کند و بیندازد.

نکته: باید همیشه حواسمان به خودمان باشد که اگر حس می‌کنیم به حضور زنده شده‌ایم و اصل هستیم، آیا نشانه‌های آن را در خود می‌بینیم؟ شادی اصیل داریم؟ منبسطیم؟ و در این لحظه ابدی ساکن هستیم؟ یا دچار سحر شده‌ایم و با این که مرکزمان با یک باور یا جسم همانیده شده به‌ظاهر فکر می‌کنیم به حضور زنده شده‌ایم و ادعایمان دروغین و قلبی است؟



در این حالت حتماً نشانه‌هایی از انقباض، مقاومت، کارافزایی و مسئله‌سازی را در درونمان مشاهده می‌کنیم. در واقع این نشانه‌ها همان معیار و محک ما برای تشخیص اصل و یا تقلبی بودنمان است.

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۱۴۱۶

پس نی‌ام کلی مطلوبِ تو من

جزو مقصودم تو را اندر زَمَن

[مولانا از جانب زندگی خطاب به انسان می‌گوید] پس تمام مقصودِ تو و اصلی‌ترین و بزرگ‌ترین آرزومندیِ تو زنده شدن به من نیست، بلکه من نیز مانند اهدافِ دیگرِ تو از جمله شغلِ خوب، خریدنِ خانه و تشکیل خانواده هدفی هستم که می‌خواهی در طولِ زمان به آن برسی. [درحالی‌که زنده شدن به زندگی و مردن نسبت به من ذهنی، اصلی‌ترین منظور آمدن انسان به این جهان است].

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۱۴۲۸

عاشقِ حالی، نه عاشقِ بر مَنی

بر امیدِ حالِ بر من می‌تَنی

[خداوند به انسانی که من ذهنی دارد می‌گوید] ای انسان، تو عاشقِ حالِ من ذهنی‌ات هستی نه عاشقِ من و این فضای گشوده‌شده، وگرنه به من زنده می‌شدی و من ذهنی را صفر می‌کردی. تمامِ اعمال و عبادات و سروکاری که با من داری به امید این است که در نهایت حالت از طریق زیاد شدن همانیدگی‌ها خوب شود. نکته: اگر این طور باشد پس ما حقیقتاً آرزومندِ زنده شدن به خداوند نیستیم.



مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۲۱۴۶

از همه اوهام و تصویرات، دور

نورِ نورِ نورِ نورِ نور

ذات خداوند از عقل انسان و همهٔ اوهام و تصورات ذهنی خارج است و می‌توان گفت که لحظه‌به‌لحظه پشت‌سرهم تماماً نور است. پس اگر انسان با فضاگشایی مرکزش را از همهٔ اوهام و تصویرات ذهنی، همانیدگی‌ها و نقش‌ها خالی کند و به آن‌ها حس وجود ندهد، به‌طوری‌که دیگر هیچ همانیدگی در مرکزش نباشد، تماماً از جنس نور فضای یکتایی، یعنی همان هشیاری خالص خدایی که از اول بوده می‌شود.

مولوی، دیوان شمس، غزل شمارهٔ ۲۸۴۲

چه چگونه بُد عدم را؟ چه نشان نهیِ قَدَم را؟

نگر اولین قَدَم را که تو بس نکو نهادی

*قَدَم: دیرینگی، قدیم (مقابلِ حدوث)

ای انسان، چرا سعی در فهمیدن چگونگی عدم داری و می‌خواهی خودت را از طریق سبب‌سازی ذهن توصیف کنی؟ چرا با آوردن ذهن به مرکزت آلت را نشان‌دار می‌کنی؟ هشیار باش و خوب نگاه کن تا این لحظه که اولین قدم زندگی توست، با فضاگشایی به‌درستی برداری، نه با انقباض و فضا‌بندی.

نکته: با توجه به این بیت حال ما به‌عنوان امتداد خداوند چگونگی ندارد. پس اگر در این لحظه در حال توصیف چگونگی خود هستیم، در واقع داریم حال من‌ذهنی‌مان را براساس کم یا زیاد شدن همانیدگی‌ها تعیین می‌کنیم.



مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۲۶۳۶

از قرین بی قول و گفت‌وگوی او

خو بدزد دل نهان از خوی او

دل انسان بدون هیچ گفت‌وگویی، به‌طور پنهانی و از طریق ارتعاش، خو و سیرت همنشینی را که با او قرین شده‌است می‌دزدد.

نکته ۱: بزرگ‌ترین مانع و مشکل و مزاحم در کار معنویت ما قرین است.

نکته ۲: باید تمام حواسمان روی خودمان باشد که در این لحظه مرکزمان را عدم نگه داریم تا روی اطرافیان اثر مخرب نگذاریم.

مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۵۶۳

مر مرا تقلیدشان بر باد داد

که دو صد لعنت بر آن تقلید باد

به‌راستی که تقلید از من‌های ذهنی پُردرد، هستی‌ام را بر باد داد و بیچاره‌ام کرد. لعنت بسیار بر این تقلید کورکورانه.

نکته ۱: اگر کسی تقلید می‌کند نشانی از خداوند ندارد.

نکته ۲: در کار معنوی تقلید وجود ندارد.



مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۱۶۲۲

چون تو گوشِی، او زبان، نی جنس تو

گوش‌ها را حق بفرمود: اَنْصِتُوا

ای انسان، تو در من ذهنی در مرتبه گوش هستی، زیرا حرف زدن تو براساس همانیدگی‌ها غلط است، اما خداوند و انسان زنده شده به خدا که مرکزش عدم است در مرتبه زبان. بنابراین تا وقتی به جنس اصلی خود زنده نشده‌ای باید با فضاگشایی و عدم کردن مرکز، ذهنت را خاموش کنی تا زندگی از طریق تو حرف بزند، چراکه خداوند به تمام گوش‌ها فرمان «خاموش باشید» داده است تا فقط شنونده باشند.

مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۳۰۰۸

چیست تعظیمِ خدا افراشتن؟

خویشتن را خوار و خاکی داشتن

*تعظیم: بزرگ‌داشت، به عظمتِ خداوند پی بردن

تعظیم و بزرگداشت خداوند چیست؟ باز شدن فضای درون از طریق فضاگشایی لحظه‌به‌لحظه و کنار گذاشتن چیزی که ذهن به انسان نشان می‌دهد تا با سبب‌سازی آن چیز را به مرکزش بیاورد. او برای تعظیم لحظه‌به‌لحظه، باید با پذیرش اتفاق این لحظه تسلیم شود و عقل خدا را بگیرد. بدین ترتیب از همانیدگی‌ها خارج شده و در آسمان یکتایی بزرگ و افراشته می‌شود. با این کار من ذهنی او نیز کوچک‌تر و خوارتر می‌شود، تا زمانی که کاملاً صفر شود.

نکته ۱: ما به‌عنوان امتداد خداوند نباید به آن چه که ذهن نشان می‌دهد تعظیم کنیم.



نکته ۲: هر کس به عنوان فضای گشوده شده آسمان درونش را باز می کند، در حال تعظیم و سجده به خداوند است. چنین انسانی دین دار است.

مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۳۰۰۹

چیست توحیدِ خدا آموختن؟

خویشتن را پیشِ واحد سوختن

یادگیری توحید و یکتایی خداوند چیست؟ این است که انسان خاصیت توحید و یکتایی خداوند را بشناسد و با فضاگشایی به سوی یکتا شدن و بی نیازی پیش رود. بدین ترتیب به عنوان حضور ناظر همانیدگی ها را شناسایی کرده و از آن آزاد خواهد شد تا یواش یواش من ذهنی توهمی خود را در پیشگاه خدای واحد بسوزاند و اتکایی به جهان بیرون نداشته باشد.

مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۳۰۱۰

گر همی خواهی که بفروزی چو روز

هستی همچون شبِ خود را بسوز

ای انسان، اگر می خواهی همچون روز، روشن و فروزان شوی و شادی بی سبب زندگی را تجربه کنی، در این صورت هم هویت شدگی با چیزهای ذهنی را در وجودت شناسایی کن و من ذهنی ات را که همچون شب تیره و تاریک است، پیش خداوند بسوزان تا هیچ اثری از آن باقی نماند.

نکته: شناسایی همانیدگی ها مساوی با آزادی است.



مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۱۹۳۹

هر کجا دردی، دوا آن جا رود

هر کجا پستی ست، آب آن جا دود

هر کجا درد وجود داشته باشد، دارو و درمان نیز همان جا می‌رود. و هر کجا که پستی و سرآشویی وجود داشته باشد، آب هم به همان سمت سرازیر می‌شود. بنابراین تمام دواي زندگی به سوی کسی می‌رود که نسبت به من ذهنی کوچک شده و خود را به صورت زندگی شناسایی می‌کند.

مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۱۹۴۰

آب رحمت بایدت، رو پست شو

و آن گهان خور خمیر رحمت، مست شو

[آب رحمت زندگی لحظه به لحظه جاری ست] اگر واقعاً آب لطف و رحمت زندگی را می‌خواهی تا جایی که می‌توانی نسبت به من ذهنی کوچک شو و به اشکالاتت اقرار کن. سپس شراب رحمت الهی را بنوش و از آن مست شو تا دردهای تو را شفا دهد.

مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۱۹۴۱

رحمت اندر رحمت آمد تا به سر

بر یکی رحمت فرو ما ای پسر

*فرو ما: نایست

لحظه به لحظه با فضاگشایی و عدم کردن مرکز، کمک و رحمت بیکران ایزدی سراسر وجودت را فرامی گیرد. پس ای پسر، تو به یک رحمت خداوند در این لحظه بسنده نکن و دست از فضاگشایی بردار و به کار روی خود ادامه بده، چراکه حضرت حق سراپا رحمت است.

با تشکر:

کارگروه خلاصه سازی متن برنامه ها

گوینده: لیلا

منابع: برنامه ۹۶۸ گنج حضور (استاد پرویز شهبازی)

کتاب های تفسیر مثنوی (استاد کریم زمانی)

با تشکر: کارگروه خلاصه نویسی متن برنامه های گنج حضور

پایان



خلاصه شرح ابیات مثنوی و دیوان شمس، موضوع برنامه ۹۶۸ گنج حضور، بخش چهارم (۱)

مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۳۲۱۲

هر که نقص خویش را دید و شناخت

اندر استکمال خود دواسبه تاخت

*استکمال: به کمال رسانیدن، کمال خواهی

*دواسبه تاختن: کنایه از شتاب کردن و به شتاب رفتن

هر کس که از جنس زندگی شود، با نگاه کردن به ذهنش در صدد پیدا کردن نواقص و عیب‌های ناشی از همانیدگی و رفع آن‌ها برآید و با فضاگشایی تمرکز را روی خود قرار دهد، مانند کسی است که برای به کمال رساندن خود دواسبه و با سرعت زیاد می‌تازد.

[به این ترتیب از انبساط فضای گشوده شده عقلی بیرون می‌آید که دیگر اجازه نمی‌دهد آن چه ذهن نشان می‌دهد به مرکزش بیاید.]

مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۲۲۱۷

دست من این جا رسید، این را بشُست

دستم اندر شستنِ جان است سُسْت

[خداوندا] توانایی من در همین حد است که جسمم را از آلودگی‌ها بشویم و پاک کنم و دستم در پاک کردن جان و روحم از آلودگی همانیدگی‌ها سُسْت و ناکارآمد است. [بنابراین فضا را باز می‌کنم و با اقرار به همانیدگی و درد از تو می‌خواهم تا جانم را از وجود من ذهنی دردساز پاک و مبرا سازی.]



مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۲۲۲۰

از حَدَثِ شُسْتَمِ خدایا پوست را

از حوادث تو بشو این دوست را

* حَدَث: مدفوع

خدایا من تنم را از نجاسات شستم، حال فضا را باز می‌کنم، پس تو این هشیاری و روح مرا از آلودگی حاصل از همانیدگی‌ها پاک کن.

نکته ۱: ما قادر به شست‌وشوی درونمان از همانیدگی نیستیم فقط می‌توانیم فضا را باز کنیم و به‌صورت حضور ناظر تمرکز را روی خود قرار دهیم تا آب زندگی بیاید و جانمان را شست‌وشو دهد.

نکته ۲: باید توجه داشته باشیم که ما عضو فعال در این تغییر و تبدیل هستیم و نمی‌توانیم با سبب‌سازی ذهن توقع داشته باشیم تا خداوند همه کارها را انجام دهد.

مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۱۴۷۵

این قدر گفتیم، باقی فکر کن

فکر اگر جامد بود، رو ذکر کن

تا این جا را ما گفتیم، حال برو و باقی مطلب را خودت با فضاگشایی و فکر کردن دریاب. اما اگر هشیاری جسمی داری و قادر به تأمل کردن نیستی، بنابراین به ذکر و تکرار ابیات مولانا پرداز.



مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۱۴۷۶

ذکر آرد فکر را در اهتزاز

ذکر را خورشید این افسرده ساز

*اهتزاز: جنیدن و تکان خوردن چیزی در جای خود

فضاگشایی و تکرار ابیات بزرگانی چون مولانا، فکر عالی را که از طرف زندگی می‌آید به اهتزاز درمی‌آورد. پس تو ذکر و تکرار ابیات را مانند خورشیدی بر این من‌ذهنی افسرده که با هشیاری جسمی کار می‌کند بتابان و آن را به جنب‌وجوش دریاور.

مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۱۴۷۷

اصل خود جذب است، لیک ای خواجه تاش

کار کن، موقوف آن جذبه مباش

*خواجه تاش: دو غلام را گویند که یک صاحب دارند.

ای کسی که هر دویمان یک خواجه و سرور داریم و از یک جنس هستیم، درست است که عامل اصلی که در زنده شدن به زندگی به ما کمک می‌کند، جذبه زندگی‌ست، اما تو باید با صبر و فضاگشایی و تکرار ابیات روی خودت کار کنی و فقط منتظر این نباشی که خداوند تو را جذب کند و نجات دهد.

مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۳۰۷۲

أذکروا الله کار هر اوباش نیست

ارجعی بر پای هر قلاش نیست



*قلّاش: بیکاره، ولگرد، مُفلس

ذکر خداوند و تکرار ابیات بزرگانی چون مولانا کار هر من ذهنی بی سروپا نیست. همچنین بازگشت لحظه به لحظه به سوی خدا، اجتناب از ایجاد من ذهنی بزرگ‌تر و عدم قرار گرفتن در جبر، مقاومت و قضاوت کاری نیست که هر من ذهنی مُفلسی از پس آن برآید.

نکته: بازگشت به سوی خدا و یاد کردن او فقط با فضاگشایی و استمرار در آن صورت می‌پذیرد.

رحمت خدا زمانی فرامی‌رسد که انسان با بی‌اثر کردن چیزی که ذهنش نشان می‌دهد عقل من ذهنی را به نمایش نگذاشته و عامل جذب رحمت شود.

قرآن کریم، سوره احزاب (۳۳)، آیه ۴۱

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اذْكُرُوا اللَّهَ ذِكْرًا كَثِيرًا»

«ای کسانی که ایمان آورده‌اید، خدا را فراوان یاد کنید.»

با تشکر:

کارگروه خلاصه‌سازی متن برنامه‌ها

گوینده: لیلا

منابع: برنامه ۹۶۸ گنج حضور (استاد پرویز شهبازی)

کتاب‌های تفسیر مثنوی (استاد کریم زمانی)

با تشکر: کارگروه خلاصه نویسی متن برنامه‌های گنج حضور

پایان



همراهان عزیز گنج حضور، لطفاً برای ارسال پیغام‌های عشق خود، از کانال تلگرام آقای شهبازی که در زیر مشاهده می‌شود استفاده نمایید. در موارد استثنایی که دسترسی به تلگرام وجود ندارد، می‌توانید پیغام خود را از طریق ایمیل به آدرس ایمیل آقای شهبازی ارسال فرمایید.

با سپاس،

گروه تهیه مجموعه پیغام عشق



تلگرام آقای شهبازی

+1 818 970 3345



ایمیل آقای شهبازی

Parviz4762@mac.com